

آموزش و پرورش تشابهی یا تمایزی؟

فریبرز بیات

دورکیم، به عنوان یکی از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، جوامع را بر حسب نوع روابط و مناسبات اجتماعی به دو نوع تقسیم می‌کند: جوامع دارای «نظم تشابهی» که او از آن به عنوان «هم‌بستگی مکانیکی» یاد می‌کند، و جوامع دارای «نظم تمایزی» که او از آن به عنوان «هم‌بستگی ارگانیکی» نام می‌برد. در جوامع دارای هم‌بستگی مکانیکی افراد از نظر سطح دانش و آگاهی و نیز توانایی، تخصص و مهارت مشابه هم هستند. به همین دلیل نیز قابل جایگزینی با هم‌اند، چون تفاوت و تمایزی با یکدیگر ندارند. به تعبیر دیگر، در این جوامع فردیت شکل نگرفته و گستره وجدان جمعی و یا مجموعه باورها و احساسات مشترک بین میانگین اعضای جامعه بالاست. بنابراین ما کمتر شاهد شکل‌گیری علائق، نیازها و نگرش‌های متفاوت بین افراد هستیم. در چنین جوامعی به قول **دورکیم**، وجدان جمعی بزرگ‌ترین بخش وجدان فردی را در بر می‌گیرد. به همین دلیل، هم تفاوت‌ها کمتر است و هم جامعه به تفاوت‌ها و تمایزات افراد کمتر اهمیت می‌دهد و بیشتر بر اشتراکات و تشابهات تأکید می‌کند. در جوامع مکانیکی و تشابهی بر آداب و سنن ثابت و پذیرفته شده که مابه‌الاشتراک بین اکثریت جامعه است، تأکید می‌شود. مثلاً فرزندان باید سنت شغلی خانوادگی را ادامه دهند و یا در ازدواج به انتخاب خانواده تن دهند و از خواسته خود چشم‌پوشی کنند. چنین سنت‌های جمعی چنان مقتدر و مسلط است که کمتر کسی را یارای نقض یا تخطی از آن است. چنانچه فردی احیاناً از چنین سنت‌هایی تخطی کند، به شدت مجازات شده و در جامعه منزوی و حتی طرد خواهد شد.

به نظر دورکیم، در گذر زندگی اجتماعی از دوران نخستین به عصر جدید، هم‌بستگی براساس همانندی و تشابه به دلیل فشار اجتماعی تقسیم کار، جای خود را به هم‌بستگی تفاوتی و تمایزی می‌دهد که او از آن به عنوان جوامع دارای «هم‌بستگی ارگانیکی» یاد می‌کند. جوامع دارای هم‌بستگی ارگانیک از دیدگاه دورکیم درست در نقطه مقابل جوامع تشابهی و مکانیکی قرار دارند. در جوامع ارگانیکی، به دلیل تکثر و تنوع منابع معرفتی و دانش و آگاهی از یک سو، و تقسیم کار فنی و تخصصی براساس علائق، مهارت‌ها و توانایی‌ها از سوی دیگر، افراد کاملاً از هم متمایز می‌شوند. گستره وجدان جمعی در این جوامع ضعیف می‌شود و میدان برای رشد نیازها، علائق و نگرش‌های فردی باز می‌شود. به تبع چنین وضعیتی، فردیت و استقلال فردی امکان بروز و ظهور پیدا می‌کند. در چنین جوامعی افراد به جای آنکه شبیه هم باشند، مکمل یکدیگر هستند و مانند قطعات یک دستگاه یکدیگر را

تکمیل می‌کنند. در جوامع مدرن افراد مجبور نیستند شغل پدران خود را ادامه دهند و یا همسرشان را حتماً براساس رأی و نظر خانواده انتخاب کنند. ضعف وجدان جمعی در چنین جوامعی افراد را به قواعد و هنجارهای متفاوتی راهنمایی می‌کند. از دیدگاه دورکیم، تفاوت و تمایز اجتماعی افراد و تخصص سبب نیاز افراد به یکدیگر و در نتیجه هم‌بستگی و پیوستگی بیشتر افراد و جامعه می‌شود که او از آن به‌عنوان «هم‌بستگی از راه ناهمانندی» یاد می‌کند. دورکیم در تفکیک این دو نوع جامعه، گذشته از آنکه در سطح کلان بر الگوی نظم تمایزی و پذیرش تکثر و تنوع نیروهای اجتماعی و چیدمان نظم مستقر براساس مشارکت گروه‌های متکثر و متنوع اجتماعی تأکید می‌کند، در سطح نهادی نیز به رسمیت شناختن تمایزات و تفاوت‌ها را به‌عنوان یک قاعده و مدل برای تعاملات و مناسبات اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد. اکنون پرسش این است:

تسلط چنین وضعیتی در نظام آموزشی موجب می‌شود، به تفاوت‌ها، علائق و نیازهای فراگیرندگان و دانش‌آموزان کمتر توجه شود، ابعاد مختلف شخصیت دانش‌آموزان امکان رشد و شکوفایی نداشته باشد و همه دانش‌ها در قالب‌های واحد و یکسانی قرار گیرند. به تعبیر دیگر، با دیدگاهی تشابهی و مکانیکی و بدون توجه به علائق و توانایی‌های دانش‌آموز، نظام آموزشی از او توقع دارد، آنچه را که از بالا برایش انتخاب شده است، فراگیرد. اما از آنجا که این آموزش‌ها و توقعات مدرسه و نظام آموزشی از یک سو با علائق، نیازهای و توانایی‌های دانش‌آموزان و از سوی دیگر با مقتضیات آینده جامعه سازگار نیست، به‌طور طبیعی کمتر جذب و هضم می‌شود. در نتیجه محصول نظام آموزشی ما نه‌قدر است به‌طور مؤثری وارد تعاملات اجتماعی شود و روابط خانوادگی و عاطفی خود را سامان دهد و نه می‌تواند نیروی کار ماهر و مفیدی برای جامعه باشد و به ایفای احساس تعهد و مسئولیت اجتماعی خود بپردازد. در مجموع رویکرد همانندی و تشابه حاکم بر نظام آموزشی قادر نیست، نیروی انسانی مناسب برای جامعه امروز و فردای ایران را تربیت کند. گام نخست برای تغییر رویکرد نظام آموزشی به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و تمایزات فردی دانش‌آموزان است. خوشبختانه در برنامه درسی ملی تا حدودی به این مسئله عنایت شده و به تفاوت‌های فردی و تمایزات هویتی توجه شده است. گام دوم سامان‌دهی برنامه‌ها و منابع و محتوای آموزشی در جهتی است که بتواند استعدادها و ابعاد وجودی متفاوت نسل امروز و فردا را شکوفا سازد و احساس تعهد و مسئولیت اجتماعی آن‌ها را نسبت به ایران اسلامی ارتقا دهد.

نظام آموزش و پرورش ما تا چه اندازه تفاوت‌ها و تمایزات فردی را به رسمیت می‌شناسد؟
در برنامه درسی برای افراد و گروه‌های اجتماعی مختلف این تفاوت‌ها و تمایزات چقدر لحاظ شده است؟
تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی گروه‌ها و قشرها و نیز مناطق متفاوت چگونه در برنامه و کتاب‌های درسی مورد توجه قرار گرفته است؟
دانش‌آموزانی که علائق و نیازهای متفاوتی دارند، چقدر در انتخاب رشته تحصیلی و واحدهای درسی قدرت و اختیار دارند؟
تا چند سال پیش و حتی در برخی مناطق هم‌اکنون، بسیاری از مدرسه‌ها برای رشته‌های علوم انسانی ثبت‌نام نمی‌کنند و اجباراً دانش‌آموزان را به انتخاب رشته‌های تجربی و ریاضی وامی‌دارند. فشارهای بازار کار و وضعیت اقتصادی، و به تبع آن مطالبات خانواده نیز دانش‌آموزان را گاه به انتخاب رشته‌هایی وادار می‌کنند که در بسیاری از موارد مغایر با علائق و توانایی آن‌هاست. علاوه بر این، میزان اهمیتی که مدرسه و نظام آموزشی برای درس‌ها قائل است، با توجه به نگاه خاصی که به توسعه علم در نظام

